



پندام خدای مهربان

ماجرای جوی در طبیعت
با قطب‌نمای اسرارآمیز



ماجرای جوی

در جنگل

نویسنده: **پیرگریلز**
مترجم: امیر حسین میرزاییان

واحدنوجوان
مؤسسه‌ی نشر و
تحقیقات ذکر



ناشر پیشرو در انتشار
کتاب‌های مناسب برای
کودکان و نوجوانان

قاصدک
نوجوان



دفتر و فروشگاه مرکزی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فلسطین جنوبی، خیابان محتشم، شماره‌ی ۴۰، طبقه‌ی همکف، واحد ۲
تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ (خط ۵) ghasedakbooks.ir @ghasedakbooks @ghasedak_teen_books @ghasedakbooks

ماجراجویی در طبیعت با قطب‌نمای اسرارآمیز جلد ۳

برگریلز

مترجم: امیرحسین میرزائیان

مدیر هنری و اجرای جلد: فریدون حقیقی

طراحی: آتلیه گرافیک قاصدک

زیر نظر شورای بررسی

لبنوگرافی: مهر • کد: ۰۳/۱۲۰۸

چاپ اول: ۱۴۰۳ • تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۳۷۹-۵

شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۳۸۳-۲

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

قیمت: ۵۹۰۰۰ تومان

سرشناسه: گریلز، بیر، ۱۹۷۴-م. Grylls, Bear, ۱۹۷۴-

عنوان و نام پدیدآور: ماجراجویی در جنگل / برگریلز؛ ترجمه امیرحسین میرزائیان.

مشخصات نشر: تهران: موسسه نشر و تحقیقات ذکر، کتاب‌های قاصدک، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری: ۱۴ص: مصور: ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.

فروست: ماجراجویی در طبیعت با قطب‌نمای اسرارآمیز؛ ۳. رمان نوجوان.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۳۸۳-۲ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۳۷۹-۵

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: The jungle challenge, ۲۰۱۷.

موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی- قرن ۲۱م.

۲۱st century –Young adult fiction, English

داستان‌های ماجراجویانه انگلیسی Adventure stories, English

شناسه افزوده: میرزائیان، امیرحسین، ۱۴۰۱۳۶۴، مترجم

رده بندی کنگره: PZ۷

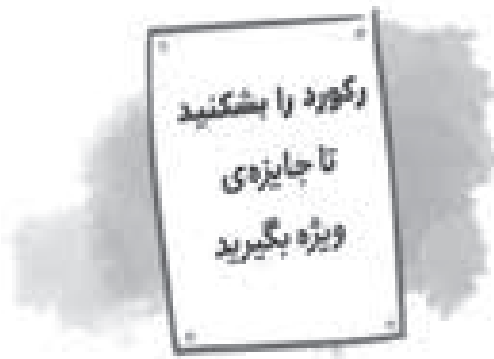
رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴[ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۹۴۷۹۹۳۱

فهرست

- ۱: شکستن رکورد ۵.
- ۲: آمادگی ذهنی و جسمی ۱۱.
- ۳: گمشده در جنگل ۲۰.
- ۴: سرعت کمتر و فکر بیشتر ۳۱.
- ۵: راهپیمایی در جنگل ۴۱.
- ۶: ناهار در جنگل ۵۳.
- ۷: اسهال مرگبار ۶۳.
- ۸: تمساح ۷۴.
- ۹: بخشی از جنگل ۸۵.
- ۱۰: مسابقه نشانه‌گیری ۹۳.





۱

شکستن رکورد

چشم‌های علی به آگهی جدید تابلوی اعلانات میان چادرهای اردوگاه خورد و برق زد: «جایزه‌ی ویژه؟ مال خودم است!»

تمام فعالیت‌های اردو را روی تابلوی اعلانات آگهی کرده بودند: قایقرانی، پیاده‌روی شبانه، گلف و اسب‌سواری. ولی چشم‌های علی فقط به جایزه‌ی ویژه‌ی شکستن رکورد در آگهی مسابقه آمادگی ذهنی و جسمی خیره مانده بود. او اسمش را در بخش ثبت‌نام شرکت‌کنندگان مسابقه نوشت.

یکی از راهنماهای اردو که داشت آگهی‌های قدیمی را از روی تابلوی اعلانات جمع می‌کرد، با دیدن علی لبخند زد: «همیشه وقتی اردو می‌زنیم این آگهی مورد علاقه‌ی

بچه‌ها می‌شود. راستی، این را هم باید بنویسی که می‌خواهی چالش مسابقه برایت ذهنی باشد یا جسمی.» و بعد به ستون جلوی اسم علی اشاره کرد. علی با دقت بیشتری نگاه کرد:



علی به فکر فرو رفت. در مسابقه‌های معمولی دوی امدادی، هرکدام از اعضای تیم دو باید چوب امدادی را به دست می‌گرفتند، مقداری از مسیر را می‌دویدند و چوب را به نفر بعدی می‌دادند.

اما این مسابقه مانع‌هایی هم داشت که قدرت ذهنی یا بدنی را به چالش می‌کشیدند. ولی کدامشان مناسب

حال او بود؟

گاهی سر کلاس، وقتی که معلم داشت درس می‌داد، علی نمی‌توانست درس را دنبال کند. حتی وقتی معلم یک مسئله‌ی آسان ریاضی را از علی می‌پرسید، او با اینکه پاسخ سؤال نوک زبانش بود به تته پته می‌افتاد و نمی‌توانست جواب بدهد. معلم هم سراغ یک نفر دیگر می‌رفت تا سؤال را از او بپرسد. علی از چنین لحظه‌های متنفر بود، چون احساس می‌کرد بازنده شده است. او از احساس بازندگی بیزار بود. او دلش می‌خواست به جای این احساس مزخرف، احساس برنده شدن را داشته باشد، حالا به هر قیمتی که شده.

علی جلوی ستون آمادگی جسمی را علامت زد. راهنمای اردو دوباره به او لبخند زد و گفت: «اگر رکورد قبلی این مسابقه را بشکنید، برنده‌ی جایزه‌ی ویژه‌ی مسابقه می‌شوید.»

آدرنالین بدن علی با خواندن کلمه‌ی رکورد از شدت هیجان بالا زده بود.

علی هر سال نسخه‌ی جدید کتاب رکوردهای جهانی گینس را برای تولدش هدیه می‌گرفت. او خواندن رکوردشکنی قهرمانان را خیلی دوست داشت. او در کتاب می‌گشت تا ببیند وقتی بزرگ‌تر شد کدام رکورد را بشکند.

علی به سمت چادرش راه افتاد. او که خیلی هیجان‌زده شده بود با خودش گفت: «حتماً این رکورد را می‌شکنم و جایزه‌اش را می‌برم!»
او در راه مشغول بازی‌ای شد که خودش اختراع کرده بود.

بازی از این قرار بود که علی به یه میوه‌ی کاج لگد می‌زد و آن را جلو شوت می‌کرد و وقتی دوباره به آن می‌رسید، باز هم شوت می‌کرد. قانون بازی هم این بود که علی نباید مسیرش را تغییر می‌داد. گاهی میوه‌ی کاج میان درخت‌ها گم می‌شد و علی میوه‌ی کاج دیگری که روی زمین افتاده بود را انتخاب می‌کرد.

رکورد او در این بازی، چهاربار پشت سر هم شوت کردن یک میوه‌ی کاج بود. میوه‌ی کاج بعد از شوت چهارم گم شده بود و علی سراغ میوه‌ی کاج بعدی رفته بود. این بار که علی مشغول بازی خودش شد، رکورد



قبلی خودش را با پنج شوت پشت سر هم شکست. علی با لحن گزارشگرهای ورزشی گفت: «با رکورد جدید، علی دوباره در صدر جدول قرار می‌گیرد!»

علی بالاخره از میان درخت‌ها بیرون آمد و به محوطه‌ی بی‌درخت رسید. ناگهان صدای جیغ دختری را شنید. او به سمت صدا نگاه کرد و لبخندی زد. یکی از دخترها بطری آب میوه‌اش را روی دختری که کنارش ایستاده بود ریخته بود. دختری که لباسش کثیف شده بود قیافه‌ی خنده‌داری پیدا کرده بود.

اما یکی از دخترها بطری خالی آب میوه را روی زمین انداخت. علی با دیدن این صحنه لبخندش محو شد. علی یادش آمد که اسم آن دختر کلویی است. کلویی به جای اینکه بطری خالی را در سطل بازیافت بیندازد، آن را روی زمین رها کرد و با دوستانش از آن‌جا دور شد. علی فریاد زد: «آهای!» اما کلویی صدایش را نشنید. اخم‌های علی درهم رفت. مادر علی همیشه مراقب بود



که او قوطی‌ها و بطری‌های خالی را در سطل‌های بازیافت
بیاندازد. حالا چرا این دختر باید به این راحتی بطری خالی
را روی زمین می‌انداخت و کسی هم دعوایش نمی‌کرد؟
در همان لحظه علی صدایی شنید: «سلام، علی!» او به
سمت صدا برگشت.

اولیور و جک، پسرهایی که با او در یک چادر گروه‌بندی
شده بودند، داشتند به طرفش می‌آمدند. علی بطری را
از روی زمین برداشت و در سطل بازیافت انداخت، بعد
همراه آن‌ها رفت. علی گفت: «بچه‌ها، اگر گفتید چند
دقیقه پیش برای چه کاری ثبت نام کردم؟!»

